

عادات خاص

رسم و رواجی که در بین یک گروه، قشر و یا صنف ویژه مردم به کار گرفته شود. پښتو: [خاص عادت]

شخصیکه طرف عقد واقع میشود خواه اصیل باشد یا وکیل و یا هم عاقد فضولی. پښتو: [عاقد]

عادت عام

رسم و رواجی که بین عامه مردم در امور مختلف اجتماعی شایع باشد. پښتو: [عامر عادت]

اقارب عصبی شخص قاتل که در پرداخت دیت باید سهیم باشند. پښتو: [عاقله]

عاقله

عاقله رسیده

دختر و یا زنی که بر علاوه داشتن صحت عقل به سن بلوغ و رشد نیز رسیده باشد. پښتو: [رسیدلې عاقله]

عامل بیمه

شخصی که بین بیمه شونده و بیمه کننده واسطه باشد. پښتو: [د بیمې عامل]

عايد

جنس و مالی که شخص در طول سال از سرمایه، معلومات یا نیروی کار خود بدست آورده و قابل تقویم به پول باشد. پښتو: [عايد]

عايد اتفاقی

عایدی غیر دوامدار که به طور اتفاقی بدست آمده باشد. (مراجعه شود به عاید) پښتو: [اتفاقی عاید]

عبارت

معنی تلفظ شخص. پښتو: [عبارت]

عبور غیر مجاز افراد از سرحد

خارج یا وارد شدن افراد و یا اموال بداخل یا خارج کشور بطور غیر قانونی از طریق مرزهای کشور. پښتو: [له پولې څخه د افرادو نامجازه تیریدنه]

عته

ضعفی که موجب ایجاد خلل در عقل میشود. پښتو: [عته]

عاریت گیرنده رهن دهنده

شخصیکه مال به عاریت گرفته را بعد از اجازه عاریت دهنده به رهن میگذارد.

پښتو: [عاریت اخیستونکی کرو وړکونکی]

عاریت مقید بمدت معین

به عاریت گذاشتن مالی برای مدت معین. (مراجعه شود به عاریت). پښتو: [په ټاکلې مودې پورې تړلې عاریت]

عارض

شخص دارای اهلیت که حق خود را بطور کتبی از مراجع ذیربط مطالبه می نماید. پښتو: [عارض]

عاریت

عقدی که بموجب آن یکطرف عقد به جانب مقابل اجازه میدهد تا از عین مال مجاناً منتفع شود مشروط بر اینکه انتفاع از مال با بقای آن مقدور باشد. پښتو: [عاریت]

عاریت دادن عین مرهونه

تعهد رهن گیرنده به تسلیم عین مرهونه جهت انتفاع عاریت گیرنده از آن.

پښتو: [د مرهونه عین په عاریت وړکول]

عدالت

سپردن حق به صاحبش که در نقطه مقابل آن ظلم قرار دارد. به عباره دیگر تحقق حق در عمل. پښتو: [عدالت]

عدالت اعداوی

اقداماتی که از طرف محکمه باصلاحیت، به منظور اعاده حقوق اشخاصی که حقوق شان نقض یا غصب گردیده، صورت میگیرد. پښتو: [اعداوی عدالت]

عدالت انتقالی

واژه ایکه به تقاضای آن، متهمین به جرایم جنگی، قبل از استقرار دولت قانونی به میز عدالت جزایی کشانده شوند. پښتو: [انتقالی عدالت]

عدالت ترمیمی

حالتی که چارچوب جرم و مجازات از انحصار دولت و رسمیات خارج گردد. نهادهای میانجی اصلاحی در رابطه به مجازات متهم و گذشت از آن ایجاد گردد. پښتو: [ترمیمی عدالت]

عدالت مطلق

نهاد حقوقی فلسفی که مجازات را مطلقاً بعد از وقوع جرم، قابل تطبیق میدانند. پښتو: [مطلق عدالت]

عدت

میعادی که شرعاً سپری نمودن آن برای زوجه بعد از طلاق، وفات و تفریق برای ازدواج مجدد شرط میباشد. پښتو: [عدت]

عدت وفات

مدت معینی که زوجه الی انقضای آن به عقد ازدواج کسی دیگری در آمده نمیتواند. (مراجعه شود به عدت). پښتو: [د مرینې عدت]

عددیات متفاوته

معدوداتی که بین آن ها تفاوت قیمت موجود باشد. پښتو: [متفاوته عددیات]

عددیات متقاربه

معدوداتی که، بین افراد و احاد آن تفاوت قیمت موجود نباشد. پښتو: [متقاربه عددیات]

عدم انقضا

پرنسپ قانونی، که به اثر آن چگونگی حکم و اثر مرتبه یک عقد، با وفات یکی از طرفین عقد پیش بینی شده است. پښتو: [عدم رد انقضاء]

عدم اهلیت استیفا

فقدان ظرفیت شخص برای تصرف در اموال و حقوق وی. پښتو: [د استیفا د اهلیت نشتوالی]

عدم رعایت مقررات دولتی

رعایت نکردن دستوری که ضمانت اجراء داشته باشد. پښتو: [د دولتی مقرراتو نه مراعاتول]

عدم صحت حواله

حالتی که بنا بر اسباب قانونی آن، حواله فاقد اعتبار میباشد. پښتو: [د حوالی نه صحیحوالی]

عدم مهارت در جرم

عدم توانائی یا تسلط و آشنائی فاعل در انجام فعلی که اجرای آن مربوط به داشتن مهارت و تخصص بوده، اما در کاهش مجازات اثری ندارد.

پښتو: [د مهارت نشتوالی په جرم کې]

عدول

خارج شدن از یک پیمان و یا یک عقد. پښتو: [عدول]

عدول از اعتراف

انکار متهم، که بعد از اعتراف وی صورت میگیرد.

پښتو: [د اعتراف څخه عدول]

عدول از اقرار

برگشت شخص مقر، از اقرارش.

پښتو: [د اقرار څښې عدول]

عدیم الاهلیت مطلق

شخصی که به هیچ وجه به انعقاد و انشاء معاملات پرداخته نمی تواند. پښتو: [مطلق عدیم الاهلیت]

عدیم الاهلیت نسبی

شخصی که بعضی عقود و معاملات را انعقاد و انشاء نمی تواند. پښتو: [نسبی عدیم الاهلیت]

عذر معقول

معدرتی که متکی به دلایل معقول بوده و در قسمت رجوع از تنفیذ یک عقد مورد پذیرش محکمه در مطابقت به احکام قانون قرار گیرد. پښتو: [مقول عذر]

عذر مؤجه

عذری که قابل قبول به محکمه باشد.

پښتو: [موجه عذر]

عرضه کننده گان غیر رسمی خدمات انتقال پول (وجوه)

اشخاصی که با توصل به طرق غیر رسمی در عرضه خدمات پولی اشتغال دارند.

پښتو: [د پیسو غیر رسمی انتقال]

عرف

تکرار روشی که در طول مدت زمان مورد باور و عمل مردم قرار گرفته باشد و در معاملات از آن پیروی گردد.

پښتو: [عرف]

عرف تجارتي

افعالی که بطور عادت در شغل تجارت مکرر واقع و یا در محلی تکرار شود. پښتو: [تجارتی دود]

عرف حرفوي

روش و رسم و رواج ویژه یک حرفه و شغل که در بین اهل همان حرفه متداول باشد. پښتو: [حرفوي عرف]

عرف قراردادي

عرفی که طرفین معاملات، از آن به عنوان منبع اعمال حقوقی شان استفاده بعمل می آورند.

پښتو: [قراردادي عرف]

عروض

اشیای غیر از نقود، اراضی، حیوانات، موزونات و مکیلات. پښتو: [عروض]

عریضه

ورق مطبوع و بهادار که به منظور تحریر شکایت ها و مطالبه های عارضان به مراجع دولتی، بدسترس عامه قرار داده میشود. پښتو: [عریضه]

عریضه غیر مطبوع (سفید یا غیر رسمی)

ورقه ای که دارای کدام مشخصه قانونی نبوده و عارض به برخی از مراجع جهت احقاق حق خود تقدیم میدارد.

پښتو: [غیر مطبوع (سپینه یا غیر رسمی) عریضه]

عریضه مطبوع (رسمی)

سند بهادار دارای کلیشه خاص قانونی که از سوی وزارت مالیه طبع و از طریق مستوفیت ها در بدل قیمت برای عریضه نویسان و وکلای مدافع بفروش می رسد. پښتو: [مطبوع (رسمی) عریضه]

عریضه نویس

شخص حقیقی که صلاحیت تحریر شکایت و مطالبه عارض را بعد از اخذ جواز در مطابقت با احکام قانون دارا باشد.
پښتو: [عریضه لیکونکی]

عزل

سبکدوشی شخص از سمت یا موقعیتی به اساس قانون یا عقد.
پښتو: [عزل (کوښنه کول)]

عصبه

در علم میراث کسی که در حالت نبودن ذوی الفروض مستحق جمع ترکه و در حالت وجود آنها در صورتیکه از میراث محجوب نباشند، مستحق مال باقیمانده بعد از سهم آنها میشود.
پښتو: [عصبه]

عصبه بغیره (عصبه به سبب غیر)

موتی که صاحب فرض بوده و در عصویت خویش به شخص دیگر (عصبه بنفسه) احتیاج داشته باشد. (مراجعه شود به عصبه بنفسه).

پښتو: [عصبه بغیره (د بل په سبب عصبه)]

عصبه بنفسه

کسی که رابطه قرابت مستقیم به میت داشته و در نسبت او به متوفی، اناث شامل نمیشود.
پښتو: [بنفسه عصبه]

عصبه بوجود غیر

موتی که صاحب فرض بوده و در عصویت خویش به موتی دیگری که صاحب فرض باشد، محتاج گردد.
پښتو: [د بل په شتوالي عصبه]

عصبه نسبی

اقابری که از جهت نسب با میت ارتباط داشته باشند.
پښتو: [نسبی عصبه]

عصمت (بیگناهی) مقتول

حالتی که در آن مقتول مباح الدم نباشد.
پښتو: [د مقتول (د بیگناهی) عصمت]

عضو کوپراتیف

شخصی که بر مبنای اساسنامه، عضویت کوپراتیف را کسب نموده باشد.
پښتو: [د کوپراتیف غړی]

عطف قانون بما قبل

رجعت قانون نسبت به وقایع قبل از نفاذ آن.
پښتو: [تیری زمانی ته د قانون عطف]

عفت عمومی

حالت معنوی که مردم علاقه به صیانت آن داشته و تابع زمان و مکان است.
پښتو: [عمومی عفت]

عفو

ترک مجازات بعضی ها که از طرف مقام ذیصلاح صورت میگیرد. دو نوع میباشد یکی عفو عمومی و دیگری عفو خصوصی.
پښتو: [عفو]

عفو خصوصی

عفوی که توسط فرمان ریاست جمهوری صورت میگیرد. این نوع عفو، جرم را از بین نبرده به اثر آن تمام یا بعضی جزا های قطعی حکم شده ساقط میگردد. (مراجعه شود به عفو).
پښتو: [خصوصی عفو]

عفو عمومی

عفوی که به حکم قانون صورت میگیرد و به اثر آن دعوی منقضی و حکمی که بر محکومیت مجرم صادر شده محو میگردد. (مراجعه شود به عفو).
پښتو: [عمومی عفو]

عقار

نوعی از اموال غیر منقول که تحت تصرف و انتفاع قرار گرفته بتواند.
پښتو: [عقار]

عقار متروکه

جایداد غیر منقول که، از مورث باقیمانده باشد. پښتو: [متروکه عقار]

عقار مرتفق

ملک عقار که با عقار دیگر به نحوی پیوست باشد که باعث بروز یک سلسله حقوق ارتفاق برای آن گردد. پښتو: [مرتفق عقار]

عقار مرتفق به

ملکی که حق ارتفاق در آن ثابت شده باشد. پښتو: [مرتفق به عقار]

عقار مشفوع

عقاری که مورد حق شفع قرار گرفته باشد. پښتو: [مشفوع عقار]

عقد

توافق دو اراده به ایجاد، تعدیل، نقل یا ازاله حق در حدود قانون. پښتو: [عقد]

عقد آنی

عقدی که در آن ایفای وجایب طرفین بصورت فوری و یکبارگی صورت میگیرد. پښتو: [سملاسی عقد]

عقد اذعان

عقدی که در آن حق مباحثه و مناقشه آزاد موجود نبوده، بلکه شرایط عقد بصورت یکجانبه توسط یکطرف قرارداد تعیین گردیده و جانب مقابل صرف میتواند آنرا قبول یا رد نماید. پښتو: [ذ عقد اذعان]

عقد ارتسامی

عقدی که مطابق شکلیات رسمی منعقد میگردد. پښتو: [ارتسامی عقد (ترو)]

عقد اسقاطی

عقدی که هدف از آن اسقاط حقی باشد، اعم از اینکه در برابر عوض باشد و یا بدون عوض. پښتو: [استنباطی عقد]

عقد اشتراک

عقدی که هدف از آن اشتراک (مشارکت) در ربیع است. پښتو: [د اشتراک عقد]

عقد اطلاقی

عقدی که در آن شخص، ید شخص دیگری را در انجام عملی باز می گذارد. پښتو: [اطلاقی عقد]

عقد انتفاع

عقدی که موضوع آنرا کسب منفعت تشکیل دهد. پښتو: [د انتفاع عقد]

عقد باطل

هر عقدی که اصلاً و وصفاً غیر مشروع باشد. پښتو: [باطل عقد]

عقد باغبانی

عهدی که میان مالک و باغبان بمنظور پرورش، رسیدگی و بهره برداری از باغ و درخت منعقد میگردد. پښتو: [د باغبانی عقد]

عقد به نفع شخص ثالث

عقدی که در اثر آن یک شخص در برابر دیگری، متعهد به دادن یک شی، کردن یا نکردن یک عمل به نفع شخص ثالث می گردد. پښتو: [د درپیم شخص به کته عقد]

عقد بیع

تملیک مال از طرف بایع به مشتری، توافق دو طرف در مقابل مالیکه ثمن مبیعه باشد. پښتو: [د بیعی عقد]

عقد پیهم

عقدی که قبل از انقضای مدت عقد قبلی بر عین موضوع منعقد گردد. پښتو: [پرله پسې عقدونه]

عقد تجارتي

عقدی که بین دو تاجر یا تاجر و شخص دیگر منعقد گردد. پښتو: [سوداګریز عقد]

عقد تدارکاتي

عقدی که به موجب آن عاقد در برابر گرفتن پولی، متعهد به اجرای تعهدات خود در مدت معینه گردد. پښتو: [تدارکاتي عقد]

عقد تراضی

عقدی که در آن توافق دو اراده یا بیشتر از آن بطور فوری منعقد گردیده و نیازمند شکلیات نمی باشد. پښتو: [د تراضی عقد (ټرون)]

عقد تقییدی

عقدی که بموجب آن، شخص از تصرف در امر یا اموری باز داشته میشود. پښتو: [تقییدی عقد]

عقد تعاطی

عقدی است که در آن طرفین از آزادی و مساوات مباحثه و مناقشه برخوردار بوده، عقد بعد از مذاکره، مناقشه و مفاهمه بین آنها منعقد میگردد. پښتو: [تعاطي عقد]

عقد تملیکی

عقدی که با انعقاد آن انتقال ملکیت صورت میگیرد. پښتو: [تملیکی عقد]

عقد توثیق

عقدی که دین را تحکیم می بخشد. پښتو: [د توثیق عقد]

عقد جمعی

عقدی که در آن هر دو طرف و یا یکطرف عقد را یک گروه اشخاص تشکیل میدهد. پښتو: [ټولیز (جمعی) عقد]

عقد حفظ

عقدی که هدف از آن حفظ مال برای صاحب آن است. پښتو: [د ساتنې عقد]

عقد خیاری

عقد لازمی که برای طرفین یا اشخاص ثالث در آن، حق فسخ در نظر گرفته شده باشد. پښتو: [خیاري عقد]

عقد دهقانی

پیمانی که بین مالک و دهقان برای زراعت زمین منعقد میگردد. پښتو: [د بزګری عقد]

عقد رسمی

عقدی که علاوه بر شرایط اساسی جهت صحت معامله، تشریفات خاص را نیز دارا باشد. پښتو: [رسمی عقد]

عقد رهن منقول

عقد رهنی که موضوع آنرا مال منقول تشکیل میدهد. پښتو: [د منقولې ګروې عقد]

عقد رهن غیر منقول

عقد رهنی که، موضوع آنرا مال غیر منقول تشکیل میدهد. پښتو: [د نا منقولې ګروې عقد]

عقد صحیح

عقدی که طبق شروط پیشبینی شده قانونی انعقاد یافته باشد. پښتو: [صحیح عقد]

عقد عینی

عقدی که برای به پایه اکمال رسیدن انعقاد و ترتیب اثر نتیجه حقوقی برآن، تسلیم عین معقود علیه شرط است. پښتو: [عینی عقد]

عقد غیر تشریفاتی

عقدی که محتاج الفاظ، تشریفات و حضور اشخاص خاص نیست. پښتو: [نا تشریفاتی عقد]

عقد غیر عینی

عقدی که به مجرد جاری شدن درست صیغه، بر آن اثر و نتیجه حقوقی مرتب میگردد. پښتو: [غیر عینی عقد]

عقد غیر معوض

عقدی که در آن یکی از طرفین عقد مفاد بدون عوض را به جانب مقابل عاید میسازد. پښتو: [بې بدله عقد]

عقد فاسد

عقدی که اصلاً مشروع و وصفاً غیر مشروع باشد. پښتو: [فاسد عقد]

عقد فضولی

عقدی که شخصی بدون داشتن مقام نمایندگی یا اصالت، برای غیر و یا در مال غیر انجام میدهد. پښتو: [فضولی عقد]

عقد قرض

عقدی که بموجب آن یکطرف عقد مقدار معینی از پول یا مال خود را به طرف دیگر تملیک میکند و طرف مذکور مثل آنرا از حیث مقدار، نوع و وصف، بعد از انتهای موعد معین به قرض دهنده رد مینماید. پښتو: [د پور عقد]

عقد کار

پیمان و قرار میان اشخاص حقیقی و یا حکمی بمنظور انجام کار و یا خدمت. پښتو: [د کار عقد]

عقد لازم

عقدی که هیچ یک از طرفین نمیتوانند به جزء از حالاتی که در قانون تصریح گردیده باشد، آنرا فسخ نمایند. پښتو: [لازم عقد]

عقد ماورا تراضی

عقدی که علاوه بر توافق اراده دو یا بیشتر اشخاص، ایجاب یک سلسله شکلیات را نیز می نماید. پښتو: [د ماورا تراضی عقد (تروون)]

عقد مسمی

عقدی که توسط قانون به اسم های معین و مشخص یاد گردیده است. پښتو: [مسمی عقد]

عقد مشروط

عقدی که شامل شرط یا شروطی باشد. پښتو: [مشروط عقد]

عقد مطلق

عقدی که هدف آن اطلاق و اجازه تصرف مقابل در معقود علیه باشد. پښتو: [مطلق عقد]

عقد معلق

عقدی که هنگام انعقاد منشاء آن بصورت قطعی و نهایی حاصل نگردیده، انشای آن موقوف به امر دیگری باشد. پښتو: [معلق عقد]

عقد معوض

حالتی که در آن هر یک از طرفین عقد از جانب مقابل چیزی را حاصل مینماید. پښتو: [معوض عقد]

عقد مقید

عقدیست که هدف آن منع و یا تهدید تصرف مقابل باشد. پښتو: [مقید عقد]

عقد مکروه

عقدی که اصلاً و وصفاً مشروع، اما نسبت به حالت عارضی، مؤقتاً منع قرار داده شده باشد. پښتو: [مکروه عقد]

عقد منجز

عقدی که تأثیر آن برحسب انشاء متوقف به امر دیگری نباشد. پښتو: [منجز عقد]

عقود تشریفاتی

عقودی که بمنظور انعقاد آن تشریفات و شکلیات خاص لازم باشد. پښتو: [تشریفاتی عقود]

عقد موقوف

عقدی که تنفیذ آن منوط به پذیرش و یا عدم پذیرش شخصی باشد که صلاحیت قانونی و شرعی انعقاد آنرا دارا میباشد نه کسیکه آنرا مباشرتاً مستقیماً عقد نموده است. پښتو: [موقوف عقد]

عقود متعاقبه

عقودی که یکی بعد دیگر بطور متوالی توسط یک و یا چندین شخص انعقاد یافته باشد. پښتو: [متعاقبه عقود]

عقیم

زنی که قابلیت تولد را بنا بر عوامل طبیعی و یا غیر طبیعی دارا نباشد. و نیز مردی که دارای تحرک جنسی بوده ولی توانمندی بارور سازی زوجه خود را بنا بر عوامل طبیعی یا غیر طبیعی نداشته باشد. پښتو: [عقیم]

عقد موکول به آینده

عقدی که انفاذ آن به زمان آینده نسبت داده شده باشد. چنین عقد آنرا انعقاد یافته ولی حکم آن الی زمان معینه به تعویق انداخته میشود.

علامه انحصاری

علامه ای که بنام شخص یا اشخاص (اعم از حقیقی یا حکمی) به عنوان علامه تجارتي در محکمه مربوط ثبت شده باشد. پښتو: [انحصاری علامه]

پښتو: [په دانلونکي پورې موکول عقد]

عقد نافذ

عقدی که تمام شرایط و ارکان شرعی و قانونی آن پوره بوده به مجرد انعقاد، کلیه آثار حقوقی آن مرتب شده بتواند. پښتو: [نافذ عقد]

علايم عين وصيت شده

نشانه های مشخص مال و موضوع وصیت که در حین وصیت از طرف موصی معین شده باشد.

عقد نافذ غیر لازم

عقدی که طبیعتاً موجب الزام یکی از طرفین و یا هر دو طرف عقد نگردد، یا حق فسخ برای یکی از طرفین موجود باشد و یا در آن عقد فسخ برای یکی از طرفین موجود باشد. پښتو: [نا لازم نافذ عقد]

پښتو: [د وصیت شوي عين علامې]

علفچر

اراضی معین و مشخص دارای نباتات علوفه یی و بته های طبیعی. منحصر به تعلیف مواشی بوده، در مطابقت با احکام قانون تثبیت و جز ملکیت عامه شناخته می شود. پښتو: [خرخای]

عقل

قوه مدرکه و حاکمه که انسانرا در توصل به درک واقعیات و انجام افعال وی رهبری میکند. پښتو: [عقل]

علفچر خاص

ساحه مرعی حریم شهر و قریه ها که تصرف مالکانه دولت و یا اشخاص در آن جواز نداشته باشد. پښتو: [خاص خرخای]

عقود آجله

خرید و فروش اسعار خارجی بر اساس نرخی که در آینده پیشبینی میگردد. پښتو: [آجله عقود]

علفچر عام

شامل زمین هایی که حریم شهرها و قریه ها را تشکیل نداده و عموم مردم بتوانند از آن به تعلیف مواشی استفاده نمایند. پښتو: [عامرخرخای]

علل مؤجه جرم

علل و عواملی که طبق شرایط پیشبینی شده قانون عمل جرم و قابل مجازات پنداشته نمی شود. پښتو: [د جرر مؤجه لامل]

علم

اعتقاد جازم، مطابق واقعیت. پښتو: [علم]

علم زندان

علمی که موضوع آن بحث و بررسی در خصوص نحوه اجرای مجازات در محیط زندان و نیز چگونگی اداره کردن امور زندان ها و زندانیان میباشد. پښتو: [د زندان علم]

علم قاضی

اطلاعات موجه ایکه قاضی بر موضوع تحت دوران دارا باشد. پښتو: [د قاضی علم]

علم مالیه

علمی که از تهیه منابع مالی و مخارج عامه بحث میکند. پښتو: [د مالیې علم]

عمد

تبارز اراده مجرم به انجام عمل خلاف قانون با وجود آگاهی از نامشروع بودن عمل ارتکابی. پښتو: [عمد]

عمل

هر فعل که با فکر و قصد انجام شود. پښتو: [عمل]

عمل تقصیری

عملی که در اثر اهمال از طرف شخص صورت گیرد. پښتو: [تقصیری عمل]

عمل حقوقی

تبارز اراده یک یا چند شخص به منظور تولید نتایج حقوقی، یعنی ایجاد، انتقال، تغییر و یا اسقاط حق یا وجبیه. پښتو: [حقوقی عمل]

عمل عمدی

عملی که بطور قصدی و آگاهانه از طرف شخص صورت گیرد. پښتو: [عمدی عمل]

عمل قانونی

عملیکه با قوانین یک جامعه مطابقت داشته باشد. پښتو: [قانونی عمل]

عمل مشروع

عملی که مطابقت با احکام قانون و شریعت باشد. پښتو: [مشروع عمل]

عمل منافی عفت

عمل مربوط به امور ضد معنوی که برحسب عرف و احساسات عمومی شرم آور باشد. پښتو: [د عفت منافی عمل]

عمل نامشروع

عملیست که خلاف احکام قانون و شریعت باشد. پښتو: [نامشروع عمل]

عمومت

صفت کاکا بودن، در تقسیم میراث شامل عصبات. پښتو: [عمومت]

عمومیت قانون جزا

اصلی که براساس آن، احکام قانون جزا مانند سایر قوانین عام، محدود و مقید به فرد یا اشخاص معین نمیباشد. پښتو: [د جزاء د قواعد و کلی والی]

عناصر اصلی شی

عناصری که انفصال آنها از شی بدون از بین رفتن یا تلف شدن و یا تغییر یافتن شی ممکن نباشد. پښتو: [د شی اصلی عناصر]

عناصر متشکله جرم

عبارت اند از عنصر مادی، معنوی و قانونی که موجودیت آن در همه جرایم ضروری و لازمی بوده. پښتو: [د جرم متشکله عنصرونه]

عناق

در بغل گرفتن زن بیگانه و غیر محرم. پښتو: [عناق]

عنصر قانونی جرم

تصریح اعمال جرمی و جزاهای آن در قانون.

پښتو: [د جرم قانونی عنصر]

عنصر مادی جرم

تجسم ظاهری و خارجی عمل جرمی.

پښتو: [د جرم مادی عنصر]

عنصر معنوی جرم

موجودیت قصد و اراده در ارتکاب عمل جرمی. (رجوع شود به قصد). پښتو: [د جرم معنوی عنصر]

عنن

در اصطلاح حقوق مدنی بیماری که قوه جنسی را تا حدی ضعیف میکند که مانع اتصال جنسی میشود. این بیمار را عنین گویند. پښتو: [عنن]

عنین

شخصیکه مبتلا به بیماری عنن باشد. (مراجعه شود به عنن). پښتو: [عنین]

عوارض اکتسابی

عوارضی که اراده و اختیار انسان در پیدایش آن تاثیر دارد. پښتو: [اکتسابی عوارض]

عوارض اهلیت

مجموعه عواملی که بر شخص واجد اهلیت واقع شده و اهلیت او را ناقص میسازد یا از بین میبرد. پښتو: [د اهلیت عوارض]

عوارض طبیعی

عوارضی که اراده و اختیار شخص در پیدایش آن تاثیری ندارد. پښتو: [طبیعی عوارض]

عواقب زیان بخش

خسارات هنگفت مالی مبلغ یک صدر هزار الی یک میلیون افغانی، جراحت جسمی اشخاص و عارضه دار ساختن وسایط. پښتو: [زیان بخشونکي عواقب]

عواقب سنگین

بهم خوردن اجرای وظیفه محاربوی، خساره بزرگ مالی بیشتر از یک میلیون افغانی، تخریب و انهدام وسایط، تلفات جانی، حریق، تخریب دیوها و سایر تأسیسات عسکری. پښتو: [د رانه عواقب]

عواید انتفاعی دولت

عوایدی که دولت آن را در نتیجه فعالیت های انتفاعی بدست می آورد. پښتو: [د دولت انتفاعی عواید]

عواید داخلی

عوایدی که از منابع داخلی یک کشور و معاملات داخلی در اثر وضع مالیات بدست می آید. پښتو: [کوږني عواید]

عواید دولت

مجموع عواید سالانه که مطابق به احکام قانون به حساب دولت تحویل میگردد. پښتو: [د دولت عواید]

عواید منابع داخلی

عواید منابع عایداتی داخلی یک کشور که مطابق احکام قانون تابع مالیات قرار میگیرد. پښتو: [د کورنیو سرچینو عواید]

عودت

بازگشت نمودن دوباره. پښتو: [عودت]

عورت

قسمت های از بدن انسان که پوشانیدن آن واجب است. پښتو: [عورت]

عوضین

اشیاء ایکه در عقود معوض باهم مبادله میشوند. پښتو: [عوضین]

عول

زیادت در سهام ذوی القروض از اصل مسئله و تنقیص در سهام شان از ترکه بتناسب زیادت مذکور. پښتو: [عول]

عیال متوفی

فامیل و منسوبین شرعی و قانونی متوفی. پښتو: [د متوفی عیال]

عیب جدید

عیبی که بعد از قبض نزد مشتری در میعه بوجود آمده باشد. پښتو: [جدید عیب]

عیب دایم

عیبی که بطور همیشه در میعه موجود بوده قابل زوال نباشد. پښتو: [دایم عیب]

عیب قدیم

عیبی که زمان حدوث آن برای مشتری معلوم نبوده، از قبل در میعه موجود باشد. پښتو: [قدیم عیب]

عیب میعه

عیبی که نزد تجار و اهل خبره نقصانی را در قیمت میعه بهار آورد. پښتو: [د میعه عیب]

عین

هر چیزیکه قابل تصرف و انتفاع باشد. پښتو: [عین]

عین ذهاب

از بین رفتن عین (مال). پښتو: [ذهاب عین]

عین عاریت

مالی است که به عاریت داده میشود. (مراجعه شود به عاریت). پښتو: [د عاریت عین]

عین قائمه

مال موجود. پښتو: [قائمه عین]

عین مرهونه

مال عینی که تحت گروی قرار داشته باشد. پښتو: [مرهونه عین]

عین معین

مالی که بذات خود بدون الحاق چیزی دیگر معلوم بوده و قابل اشاره باشد. پښتو: [پاکلی عین]

عین موهوبه

مالی که بخشش شده بود. پښتو: [موهوبه عین]